

مروارید گمشده

نخستین مجموعه‌ی سروده‌های
خانم صالحه وهاب واصل «واهب»

مروارید گمشده

عنوان گزیده پی

از سروده‌های خانم وهاب

است که اخیراً در شهر لیموژ کشور

فرانسه توسط انتشارات بامیان منتشر گردیده

است. این کتاب که حاوی بیشتر از دوصد پارچه از اشعار

ایشان در قالب‌های غزل، دوبیتی و شعر آزاد می‌باشد؛ توسط

عارف عزیز دیزاین و صفحه‌آرایی گردیده و به تیراژ پنجمصد نسخه در

چاپخانه‌ی انتشارات بامیان به زیور چاپ آراسته گردیده است.

سراینده‌ی این مجموعه خانم صالحه وهاب واصل «واهب»

یکی از سخنوران مستعد معاصر کشور است که به سرعت

چشمگیری در میان جامعه‌ی ادبی بروئمرزی ما جا باز

نموده؛ خود را به عنوان خانمی تثبیت نمود

که توانایی پیشرفت در عرصه‌ی

شعر و شاعری را دارا

می‌باشد.

تا سه سال پیش خانم وهاب دلتنگی‌هایش را به‌نظم می‌کشد؛ برخی از آنها را

ثبت دفترچه‌اش می‌نمود؛ ولی اوراق زی‌آدای که چنین سروده‌های او را به‌ذهن

کاغذی‌ن خوی‌ش سپرده بودند؛ یا نزد دوستانش باقی می‌ماند و یا این‌که راه

باطله‌دانی‌ها را در پیش می‌گرفت؛ ولی هنگامی که یکی از سروده‌هایش برای نخستین بار از طریق سایت کابل‌ناقص به‌نشر رسیده، مورد استقبال ادب‌دوستان قرار گرفت، همکاری او با مطبوعات برومیزی و پای‌گاه‌های شبکه‌ی تارنمای جهانی به‌گونه‌ی گستره‌تری استمرار یافت؛ شعرش در مسیر تکامل به‌راه افتاد و خودش نیز تا موقعیت گرداننده‌گی و سردبیری ماهنامه‌ی بانو پی‌شرفت.

هرچند خانم واهب تا مقطع فوق‌لی‌سانس در رشته‌ی اقتصاد درس خوانده؛ ولی مجبوری‌ت ارتزاق و اردارش نموده تا در کشور هالند، رشته‌ی نرسنگ را فراگیرد و درین ساحه مشغول به‌کار شاقه‌ی شباروزی گردد؛ اما عشقی که از عهد کودکی به‌شعر و ادب در نهادش دارد؛ و میراث معنوی‌ی که از پدر ادیب، شعرخوان و شعردوست برای او و خواهر موزون‌طبعش خانم سامیه‌ی واصل هدیه‌شده، ذهن آنان را چنان با شعر پیوند داده که هیچ‌زمانی نتوانسته‌اند خوانش آفریده‌های بدیعی سخنوران متقدم و معاصر را فراموش کنند. درین میان خانم واهب به‌علت شنیدن اسامی بیدل و حافظ و خاقانی و امثال‌شان در ایام کودکی بی‌شتر به مطالعه‌ی ادبیات کلاسیک منهمکست و از همین جهتست که سایه‌ی سنگین ادب متقدم بر سروده‌هایش وضاحت تمام داشته، حتی در تلاشهایش برای گرایش به ادبیات جدید نیز از جهت ساختار شعر و هم از جهت زبان خالی از تأثیر قابل توجه ادبیات گذشته‌ی ما نی‌ست.

نگارنده، در اواخر سال ۱۳۷۶ش ای‌می‌لی از خانم واهب دریافت که با نامی مستعار در باره‌ی یکی از مقالات نشر شده‌اش در ماهنامه‌ی آشیان توضیحاتی خواسته بودند. نامه به‌نثر مصنوع و معقدی نوشته شده بود که بی‌شتر به‌شوی‌ی چهار عنصر بیدل همانند می‌نمود؛ ازینجهت باورم نمی‌شد که آن را خانی نوشته باشد، بی‌شتر فکر می‌کردم طرف مقابل کسی‌ست که می‌خواهد هویت خود زیر نام خانی پنهان کند — ولی سه، چهار ماه پس از آن که برای لحظاتی چند

صحبت کوتاهی که هنگام ورود خانم واهب به میدان هوایی تورنتو و لحظات خروج نگارنده ازین شهر به عزم سفر به کابل روی داد؛ ایشان را خانی یافتم با ذهنی انباشته از آفریده‌های سخنوران پیشینی که در میان خانم‌های امروزی شاید کمتر کسی مانند او آثار شاعران متقدم را در حافظه داشته باشد.

کتابخانه‌ی شخصی خانم واهب در شهر فنلوی هالند نیز انباشته‌است از دیوان‌ها و مجموعه‌های اشعار سخنوران گذشته‌ی ما؛ تا جای‌یکه بسیاری از نسخه‌های نادر چاپ سنگی که در جای‌یکه دیگر به مشکل دستیاب شده می‌تواند؛ در آنجا به-سہولت قابل دسترسی‌ست و نگارنده از ایشان سپاسگزارست که تا کنون چندین اثر نفیس آن برای استفاده در اختیاری وی گذاشته شده به ویژه دیوان نایاب سخنور سده‌ی گذشته‌ی کابل ابن قاضی — که تصنیف معروف آهنگ له پلومای گل احمد شفیه و احمد ظاهر از سروده‌های اوست؛ ولی امروز کمتر کسی با نام سراینده‌ی آن آشنایی دارد — و دیوان مظهر را با چند کتاب دیگر، در ماه گذشته با خود به کانادا آورده در اختیار این قلم قرار دادند.

سروده‌های خانم واهب از سه سال به این طرف پیوسته در حال انکشاف بوده، پیش از همه سرودن اشعار مردانه را که به سان مخفی بدخشی، محجوبه‌ی هروی، عایشه‌ی درانی و رابعه‌ی بلخی در قید قلم می‌آوردند، ترک گفته، می‌کوشند تا احساسات ظریف زنانه را در آفریده‌های ادبی خویش بازتاب دهند و دودی‌گر اینکے تلاش دارند تا از کاربرد زبان کلاسیک و استفاده‌ی تعبیرات کهنه و کلایشه‌ی دوری گزینند؛ زیرا آن تعبیرات در زنده‌گی شاعره‌ی که در مغزبزمین زنده‌گی می‌کند، عینی‌تی ندارد؛ می‌خانه دی‌گر باری‌ست که در هر کوچه و پسکوچه‌ی وجود دارد، محتسب نیز فقط روی پرده‌های تلویزیون‌های برومزری ما جلوه‌نمایی دارد و بس؛ احتساب او نیز بر مبنای شغل‌آفرینی برای خودش بوده، نه مبنای اعتقادی دارد و نه اساس اجرایی.

سعی این سخنور گرامی برای یافتن راه و روش تازه و سبک آفرینی نیز با موفقیت به پیش می‌رود و گاهی سبب آن می‌شود که تفاوت در طرز سخنش آنچنان زیاد باشد که خواننده را به تردید وادارد که سراینده هر دو سبک او باشد؛ چنانکه در غزل ژرفای عشق او به مطلع:

کاخِ دلَم به عشق تو تعمی — می‌شود هر
خواب من به نام تو تعبى — می‌شود

این تفاوت را به وضاحت می‌بینیم؛ ولی دوستانی که در جریان سرایش این اشعارش قرار دارند؛ تردیدی را در ذهن راه نه‌داده از ایشان می‌خواهند که برای پیروی از شیوه‌ی دومی باید ذهنیات کلاسیک گرایانه‌ی خویشتن را به-یکسو نهند که البته خود در عمل ثابت ساخته که توانایی آن را دارند.

مجموعه‌ی مروارید گمشده که حاوی تجربه‌های نخستین خانم واهبست؛ با چنین هوایی که گفته آمد، گردآمده‌است؛ و آرزمندی‌م که به‌زودی مجموعه‌ی از سروده‌ی یک‌دست، جدید و ناب ایشان را داشته باشیم که برداشتن گام‌های استوارانه‌ی وی نویسد این امر را می‌دهد، کاستی‌های سخن خانم صالحه و هاب واصل «واهب» در کاستی باد و استعداد درخشان شان شگوفان.

داکتر اسدالله شعور

تورنتو ۲۱ عقرب ۱۳۸۹ش/۱۲ نوامبر ۲۰۱۰م

و اینهم چند پارچه‌ی گزیده شده از مجموعه‌ی مروارید گمشده:

گمشده

چقدر شوم به خود گم که شوم ز خویش پیدا

چقدر دو دیده بندم که شوم ز دیده بینا
منم آن سلول بیرنگ جهان رنگ هستی
چقدر روم ز رنگم که به رنگ کردم احیا
مه روشن سما گشته حجاب شمس هستی
چقدر حجاب باید که نمان کنم هویدا
به نظر نمیرسم من ز بلندی خودی ها
چقدر ز چشم افتم که شوم به چشم پیدا
«واهب» رخ روشنم چه مستور غبار شیشه
چقدر غبار باید که شوم زلال آرا

هالند ۲۹ اگست ۲۰۰۹ م

ژرفای عشق

کاخ دلم به عشق تو تعمیر میشود
هر خواب من به نام تو تعبیر میشود
بر صفحه صفحه‌ی دل من نقش میشود
با رنگ عشق نام تو تحریر میشود
در هر نظر به دیده‌ی من جلوه می‌کنی
ژرفای جان ز نور تو تنویر میشود
در معبد خیال من اندر حریم جان
اسرار و راز و عشق تو تفسیر میشود
مرغ دلم به هر طرفی بال و پر کشد
آخر به دام صید تو در گیر میشود
گر جلوه‌های عشق تو با خامه بی ز مهر
روی ورق نویسم اساطیر میشود

هر نام بر زبان دلم غیر نام تو
در باورم وسیله‌ی تکفیر میشود
مدهوش گشته میروم از خویشتن؛ در آن
خلوتگهی که روی تو تصویر میشود
من بنده ام به عشق تو ای صاحب کمال
ما را همای بخت تو تقدیر میشود
از هر زبان که نام تو می آیدم به گوش
فریاد هم ز عشق تو تکبیر میشود
«واهب» که پُر ز حیرت اسرار عشق تست
بنشسته پشت در گه‌ی تو پیر میشود

۲۰۱۰/۱/۲۴ م

شکست عقل

برای دیدنت در چشم من رسم نظر بشکست
صدا فریاد شد اندر سکوت و در اثر بشکست
ترا تا میرسم در هر قدم آینه می بینم
که از نورت شهاب شمس در گرد قمر بشکست
چه سان نا باوری‌ها در تن شب کرده پنهانت
کنون از باورم شب پیش پای سایه سر بشکست
شدم از واژه خالی تا ترا در خویشتن دیدم
که چشم حیرت آمد گفتنی را با بصر بشکست
همای جلو ه‌ی تو می کشاند تا به افلاکم
رسیدن تا به تو؛ هم قامت من، هم کمر بشکست

نگین دیده ی پیرنگِ باز عشق را نازم
که مرغِ تیز چنگالِ هوس را بال و پر بشکست
چکید از چشم ابر عقل گوهر دانه ی از عشق
صفای شیشه سنگ خاره را زیر و زبر بشکست
ز عشق ماهرویان جهان افسرده شد «واهب»
تنش از عشق رویت جان گرفت و خود به بر بشکست

۲۰۱۰/۱/۱۵ م

مروارید گمشده

سرگشته و سرگران و منگم بی تو
بی روح و سردم و چو سنگم بی تو
آوای خوشت اگر بگویشم نرسد
خاکستری در کنار گنگم بی تو

